



۲



افزایش شدن چند پزشک متخصص به درمانگاه تأمین اجتماعی لارستان

۲



معرفی رئیس جدید اداره تبلیغات اسلامی لارستان

۴



چرا ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی مهم است؟ دوره کمال یا سقوط نظام؟

۸



۱۱ نکته مهم در سخنان رهبری خطاب به مسئولان وزارت خارجه

کودکانه

ادبیانه

از هر دری سخنی

اجتماعی

ورزشی

خبر

روزنامه میلاد لارستان - سال بیست و ششم - مرداد ماه ۱۳۹۷ - ذی القعدة ۱۴۳۹ - جولای ۲۰۱۸ - ۹۷/۰۵/۰۳ - شماره ۱۲۲۶ - صفحه ۸ - تک شماره ۱۰۰۰ نومان

## تخصیص ۲ میلیارد تومان اعتبار جهت شروع فاز دوم بیمارستان ۳۲ تختخوابی سیدالشهداء جویم



سخنی سردبیر

### پیروزی با انسجام و وحدت حول محور ولایت

ملت سلحشور و بزرگوار ایران اسلامی خطرات بزرگی را از آغاز انقلاب تاکنون سپری نموده که بیرون راندن نظام شاهنشاهی مقاومت پیروزمندانه در جنگ تحمیلی، تحمل و دور زدن تحریم‌های استکبار جهانی و... از آن جمله است. جالب این است که در هر برهه ملت مستحکم‌تر و آبدیده‌تر شده و در برابر زورگویان و حق‌ستیزان با قدرت مقاومت کرده است. اکنون که ملت مسلمان ایران از جهت نفوذ سیاسی و معنوی و تسلیحات نظامی قوی‌تر و از نظر نیروهای خیر و کارشناس نیرومندتر از گذشته می‌باشد دلیلی ندارد که از تشره‌های ترامپ و امثال او کوچکترین اضطراب به خود راه دهد. نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که همه مسئولین در همه رده‌ها و مراتب از وحدت و انسجام صحبت می‌کنند اما شاید به این نکته دقت ننمایند که وحدت باید در طول وحدت الهی باشد. قرآن کریم که از اعتصام و انسجام صحبت می‌کند، اعتصام را حول محور الهی (واعصموا بحبل... جمیعاً و لاتفرقوا) بیان فرموده و از همه اعم از مسئول و غیر مسئول، زن و مرد، جوان و پیر، صغیر و کبیر درخواست می‌نماید که حول محور حق جمع شوید و تفرقه ایجاد نکنید.

طبعاً تحقق حاکمیت الهی با حکومت رسول خدا (ص) و ائمه هدی و ولی فقیه تداوم می‌یابد پس امروز برای تحقق این وحدت و انسجام راهی جز تبعیت کامل از ولی امر مسلمین وجود ندارد زیرا همین‌طور که رسول خدا و ائمه معصومین محور سیاست بوده‌اند ولی امر مسلمین هم محور سیاست در عصر حاضرند و به قول قوه الهی با تبعیت از مقام معظم رهبری کاروان مسلمین بویژه ملت سلحشور ایران اسلامی به ساحل نجات خواهد رسید. انشاء... تعالی

لذا بر همه واجب و لازم است که گذر از این پیچ خطرناک، کشتی حکومت اسلامی را به کشتی‌بانی ماهر و آگاه که همانا ولی امر مسلمین است بسپاریم و بدون دغدغه اما با هوشیاری و آگاهی به پیش رویم و بدانیم که پیروزی از ناحیه خدای شکست‌ناپذیر و حکیم است. بدیهی است مسئولین نیز باید با دقت و فراست و سرعت جلو مفسدین اقتصادی را سد نموده و اجازه فسادانگیزی به هیچ کس ندهند و با قاطعیت کامل با آنان برخورد نمایند تا درس عبرتی برای فرصت‌طلبان باشد.



طبق وعده مسئولان، وزارت بهداشت قرار است مبلغ ۴۰ میلیارد ریال دیگر برای تکمیل بیمارستان در سال آینده به این طرح اختصاص دهد

صفحه ۲

۲ کاهش ۶۲ درصدی تصادفات فوتی در محورهای مواصلاتی لارستان

۳ پیمایش غار تانا، تاپو و اکثره مینو

۳ کسب سهمیه حضور در مسابقات کشوری کاراته توسط بانوی یریمی

۵ فرصت‌های پیش روی کشور در حوزه محیط زیست

۸ نصیحت روحانی به ترامپ؛ با دم شیرازی تکی پاسخ ترامپ و تحلیل آن بی سی...

**قابل توجه جویندگان کار خبرنگاری**  
روزنامه میلاد لارستان در نظر دارد جهت تکمیل کادر خبرنگاری خود، چند نفر (آقا) با مدرک خبرنگاری و سابقه کار استخدام نماید. علاقه‌مندان می‌توانند مدارک خود را به دفتر نشریه میلاد واقع در شهر جدید - ۱۲ متری سینما بلوک اول تحویل دهند.  
شماره تماس: ۰۲۲۴ ۴۷۷۵

### با اشتراک روزنامه میلاد لارستان فرهنگ مطالعه و روزنامه خوانی را به فرزندانمان بیاموزیم

تقدیر و تشکر  
من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

بدینوسیله مراتب قدردانی و تشکر خود را از کلیه پرسنل و کارکنان بخش‌های مراقبت ویژه (CCU و ICU) بیمارستان امام رضا (ع) لارستان به ویژه سرکار خانم امیرسرداری متخصص محترم قلب و جناب آقای دکتر اکبرزاده معاونت محترم علوم پزشکی لارستان و متخصص داخلی و سرکار خانم دکتر عبدلی متخصص داخلی، همچنین آقای دکتر اخلاقی متخصص بیهوشی و آقایان دکتر رجایی و دکتر کیانی ریاست و قائم مقام محترم بیمارستان که با زحمات شبانه‌روزی و تشخیص صحیح و به موقع خود ما را در امر سلامت و بهبودی مادر شهید معظم کازم قاضی همراهی نمودند را اعلام نموده، توفیق و سلامتی همه عزیزان را از خداوند منان مسئلت می‌نمایم.

**خانواده شهید کازم قاضی**

### آگهی تجدید مناقصه

شهرداری خور باستاند بند ۲ صورت جلسه شماره ۳۲ مورخ ۹۷/۰۱/۲۰ شورای اسلامی شهر خور در نظر دارد اجرای پروژه احداث پل کف بس شهر خور را با اعتبار تقریبی ۵/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از طریق مناقصه عمومی با شرایط مندرج در اسناد مناقصه به بخش خصوصی واجد شرایط واگذار نماید.

(۱) محل دریافت اسناد و قبول پیشنهادها: شهرداری خور، واحد مالی  
(۲) مبلغ سپرده شرکت در مناقصه: ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
(۳) اگر برندگان ردیف اول، دوم و سوم مناقصه حاضر به انعقاد قرارداد نشوند سپرده آنان به نفع شهرداری ضبط خواهد شد.  
(۴) مهلت قبول پیشنهادها: ساعت ۱۲ روز شنبه مورخ ۹۷/۰۵/۱۳  
(۵) به پیشنهادهای مشروط و مخدوش و فاقد سپرده و پیشنهادهایی که پس از مهلت مقرر ارسال شوند ترتیب اثر داده نخواهد شد.  
(۶) شهرداری در رد و یا قبول هر یک یا کلیه پیشنهادها مجاز و مختار است.  
(۷) هزینه درج آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.  
(۸) مدت زمان اجرای پروژه ۵ ماه می‌باشد.

نوبت اول چاپ: ۹۷/۰۴/۲۷ نوبت دوم چاپ: ۹۷/۰۵/۰۳  
آخرین مهلت تحویل پیشنهادات ساعت ۱۲ روز شنبه مورخ: ۹۷/۰۵/۱۳  
تاریخ تشکیل کمیسیون عالی معاملات و بازگشایی پیشنهادات: روز شنبه مورخ ۹۷/۰۵/۱۳ ساعت ۱۳

مهدی حلیمی - شهردار خور









سواد زندگی

از بدن نوعی آهوی خاص منکب تهیه می شود، خود آهو از این مسئله بی خبر است و همیشه در جستجوی منبع آن بوی خوب می گردد. او آگاه نیست که این بوی مطبوع ازدرون خود ساطع می شود، ما نیز همانند این آهو مدار در جستجوی آرامش و شادی در اطراف خود هستیم؛ در حالی که این آرامش و شادی پیوسته در درونمان است. پس همواره به دنبال صلح و آرامش درونی خویش باشیم و در پی چیزی کمتر از آن نروید...

کلام

گفت من چهارم ام، فرمود که نیک است! اگر در وقت مام بی چاره باشی، در حالت قدرت هم خود را بی چاره بینی چنانکه در حالت مجزی می بینی؛ زیرا که بالای قدرت تو قدرتت و مقهور حتی در برابر احوال تو دودیند نیستی، گاهی با چاره و گاهی بی چاره، نظر قدرتت او دار و همواره خود را بی چاره می دان...

داستان کوتاه

روزی با دوستم از کنار یک دکه روزنامه فروشی رد می شدیم؛ دوستم روزنامه ای خرید و مودبانه از مرد روزنامه فروش تشکر کرد، اما آن مرد هیچ پاسخی به تشکر او نداد. همان طور که دور می شدیم، به دوستم گفتم: چه مرد عبوس و ترش رویی بود دوستم گفت: او همیشه این طور است! پرسیدم: پس تو چرا به او احترام می گذاری؟! دوستم با تعجب گفت: چرا باید به او اجازه بدهم که برای رفتار من تصمیم بگیرد؟! من خودم هستم. اجازه ندهید تا برخورد های دیگران، موجب تغییر رفتارهای شما شود. همیشه مثل گل باشید که در هر شرایطی خوش عطری و زیبایی خود را حفظ می کند. در هر دیداری از عطر زیبایی درون خود را به یادگار بگذارید

طنزیمات

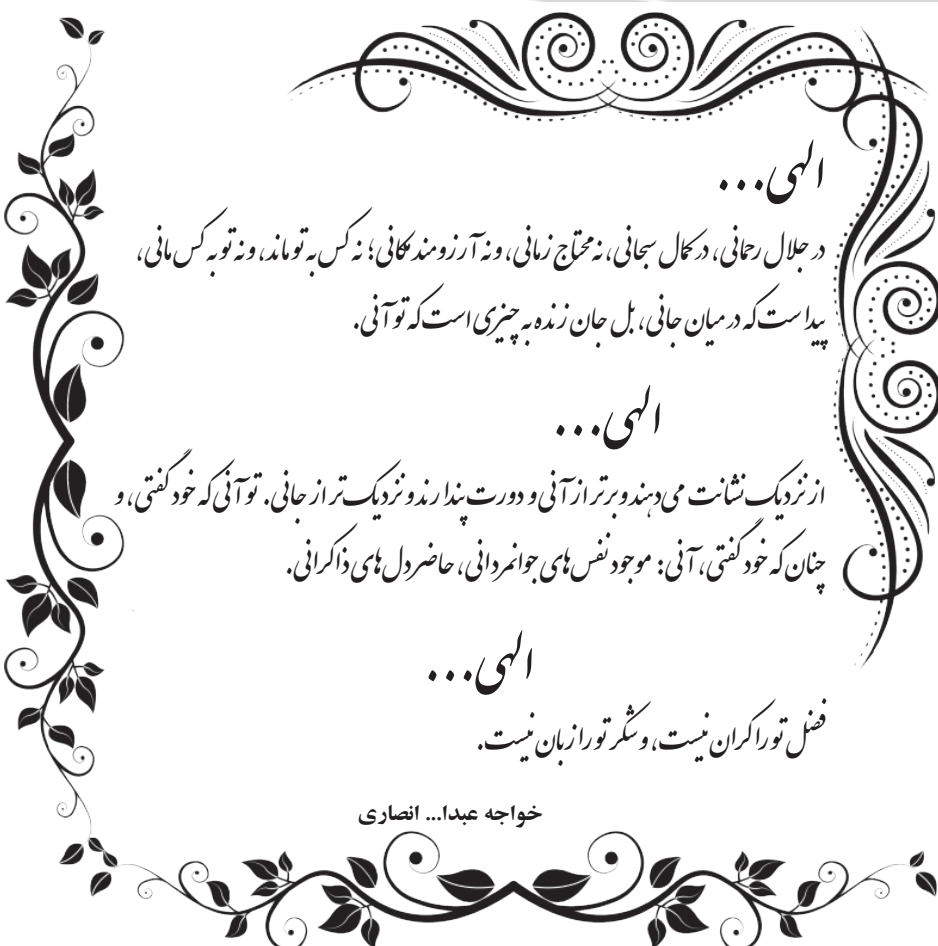


هنرمند امروزی!

هر آن شغلی که دنبال هنر رفت تمام زحمت اش یک یا هذر رفت! مقوقش ممو شد در روز اول «پوه مهمانی که شاه آمد سمر رفت» به زیر بار قرض و قوله هایش طرف با لقه و قور کمر رفت چنان تیری به او زد آسمان که نهکش تا معده و اثنی عشر رفت نه تنها از طلبکاران بد منس که از دست اجل صد بار در رفت! به دنبال مجوزهای ارشاد... همیشه پر امید آمد، پکر رفت ندیده روز فوش فرزند شاعر ولی از بفت بد راه پدر رفت طلای عمر فود را مس نماید کسی که در هوای سیم و زر رفت فوشا آن که در این دنیای فاسی فر آمد، با فریت زیست، فر رفت!



راشد انصاری (خالو راشد)

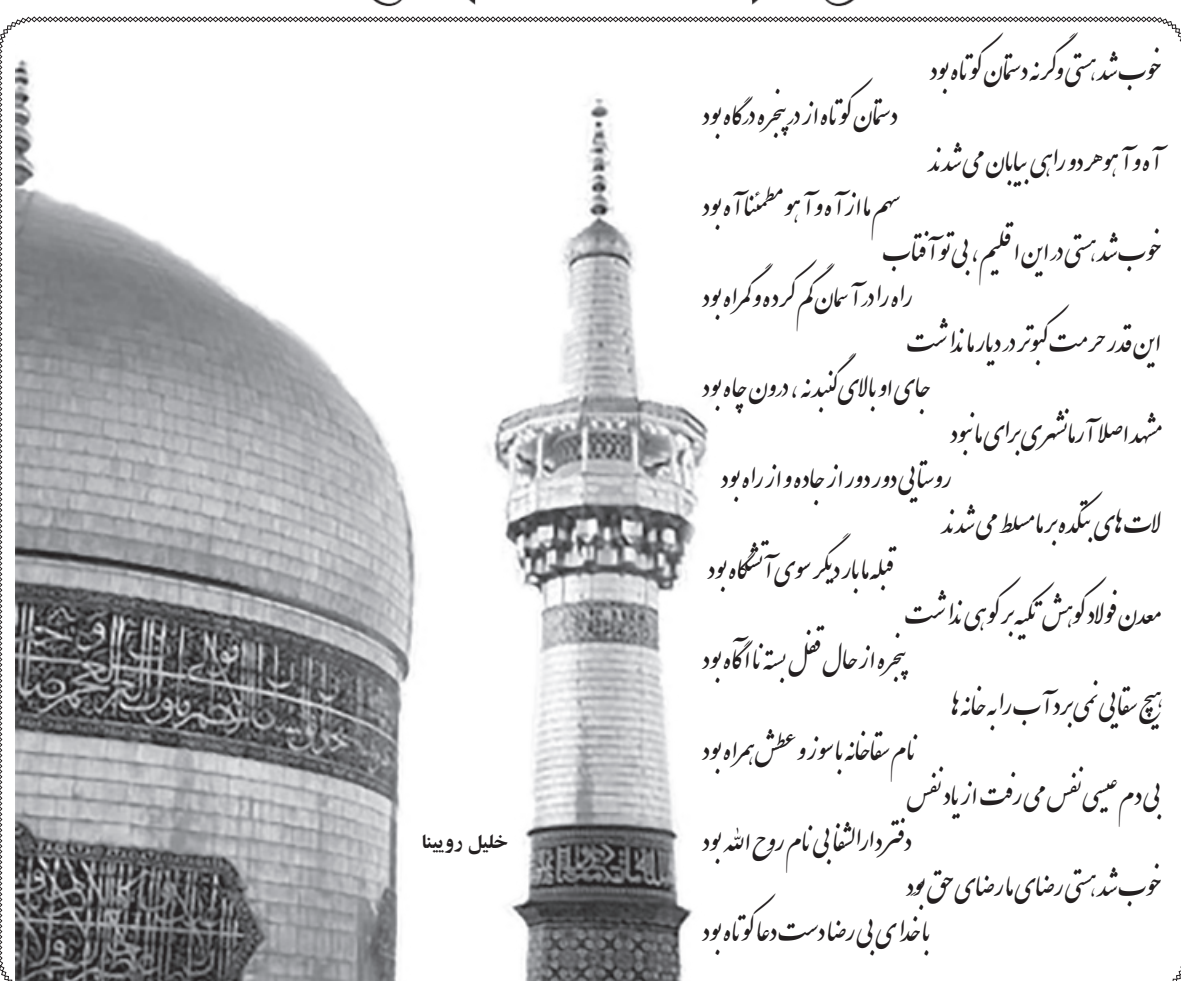


الهی... در جلال رحمانی، در کمال سبحانی، در محتاج زمانی، در آرزو مند کفانی؛ نسک بر تو ماند، و نه تو بر کس مانی، پیدا است که در میان جانی، بل جان زنده به چیزی است که تو آتی.

الهی... از نزدیک نشانت می دهند و بر تر از آتی و دورت پندارند و نزدیک تر از جانی، تو آتی که خود گفتی، و چنان که خود گفتی، آتی؛ موجودش های جوانمردانی، حاضر دل های ذاکرانی.

الهی... فضل تو را کراکن نیست، و سکر تو را زبان نیست.

خواجه عبدا... انصاری

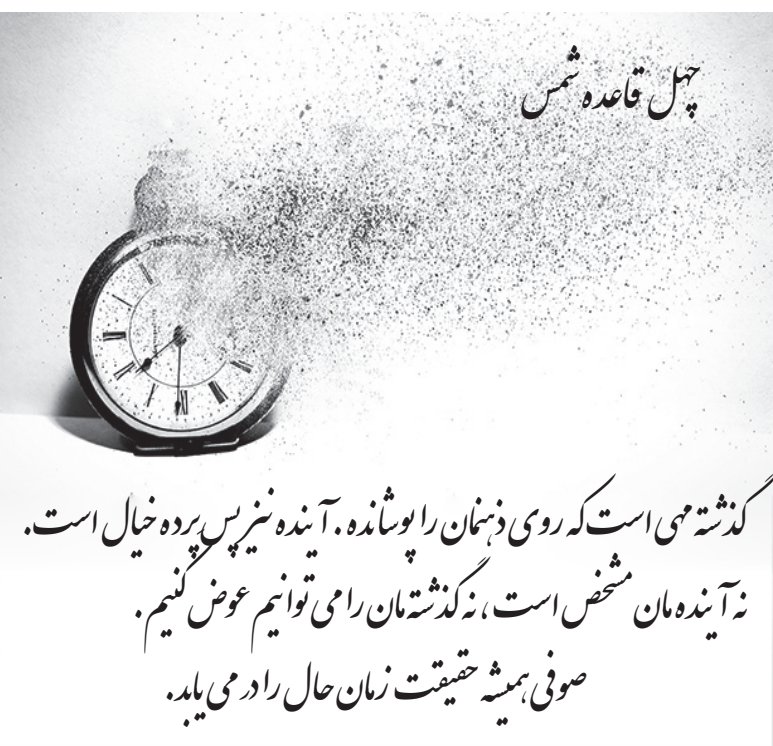


خلیل روینا

خوب شد، هستی و گردن و ستان کوتاه بود  
دستان کوتاه از در پنجره نگاه بود  
آه و آه جوهر و رای بیابان می شدند  
سهم باز آه و آه مطننا آه بود  
خوب شد، هستی در این اقلیم، بی تو آفتاب  
راوراد آسمان کم کرده و گمراه بود  
این قدر حرمت کبوتر دیار نداشت  
جای او بالای کعبه، درون چاه بود  
شده اصلا آراشتری برای ما نبود  
روستایی دور دور از جاده و از راه بود  
لات های بگده بر ما سلاطی می شدند  
قبله بار و کبر سوی آفتاب بود  
معدن فولاد کوبش تکیه بر کوبی نداشت  
پنجره از حال قفل بسته نگاه بود  
نیچ ستانی نمی برد آب را به جان  
نام سخا ناز با سوز و غلش همراه بود  
بی دم صبی نفس می رفت از یادش  
دقت و اراشانی نام روح الله بود  
خوب شد، هستی رضای ما رضای حق بود  
با خدای بی رضایت دعا کوتاه بود

ضرب المثل کینه شتری

کینه شتری، کینه پیگیری است که شتر نسبت به ساریان خود به دل می گیرد و تاکنون سابقه نشان داده که ملاطفت مجدد ساریان نمی تواند آن را تعدیل نماید. شتر خشمگین، همواره منتظر فرصت است که انتقامش را از ساریان بگیرد. عجب در این است که شتر به ساریان مورد نظر هنگامی که در جمع قرار دارد هرگز حمله نمی کند. وای به روزی که شتر مست و کینه توز فرصت مناسب را به چنگ آورد و ساریان مورد نظر را بکشد تنها در بیابان گیر بیاورد. وقتی ساریان در بیابان مورد حمله لوک (شتر نر) خشمگین قرار بگیرد راه نجاتش این است که در حال فرار تک تک لباس هایش را در آورد و به پشت سرش بیندازد. در اینجاست که شتر گول می خورد و به جای ساریان که در حال فرار است لباسی را که جلوش افتاده به دندان می گیرد و تنه سنگین خود را روی آن می مالد. سپس مجدداً با لنگ های درازش به تعقیب ساریان می پردازد و خود را به او می رساند. ساریان یک بار فرار می کند و به این ترتیب تا آخرین تکه لباس خود را بیرون آورده و جلوی شتر انتقام جو می اندازد. چنانچه تا زمانی که لباسش تمام شد توانست خود را به آبادی یا پناهگاهی برساند بدون شک نجات خواهد یافت و گرنه مرگش حتمی است، آن هم چه مرگ فجیع و دلخراشی.



چهل قاعده شمس

گذشته می است که روی زمین را پوشانده. آینه نیز پس برده خیال است. ز آینه مان مشخص است، ز گذشته مان رامی توانیم عوض کنیم. صوفی همیشه حقیقت زمان حال را در می یابد.



خواندن نامه عاشقانه در نزد معشوق

معشوقی، عاشق خود را به خانه دعوت کرد و کنار خود نشاند. عاشق بلافاصله تعداد زیادی نامه که قبلاً در زمان دوری و جدایی برای بارش نوشته بود، از جیب خود بیرون آورد و شروع به خواندن کرد. نامه ها پر از آه و ناله و سوز و گداز بود، خلاصه آنقدر خواند تا حوصله معشوق را سر برد. معشوق با نگاهی پر از تمسخر و تحقیر به او گفت: این نامه ها را برای چه کسی نوشته ای؟ عاشق گفت: برای تو ای نازنین! معشوق گفت: من که کنار تو نشسته ام و آماده ام تو می توانی از کنار من لذت ببری. این کار تو در این لحظه فقط تباه کردن عمر و از دست دادن وقت است. عاشق جواب داد: بله، می دانم من الان در کنار تو

طنزیمات



کچلی

بلاشک قصه ها دارم ز تاسی ز درد فائمان سوز و مماسی از آن روزی که شد این قصه آغاز به درمانش شدم راهی قفقاز که باید این کچل دلداریش داد دواى طبی و عطاریش داد جوانی که کچل گشته هم اکنون نادایش زنی که گشته مجنون اگر دیدی جوانی تاس کرده صد و هشتاد واهم پاس کرده زده صدها هزاران تست کنگور و نافن های فود را فوره بدبوره ز بس که ما بگردیم موی را سیخ کنون گشته کچل فرق سر از بیغ زدیم زل ها ، اتم موها، کتیرا همانا عاشقم گردد سمیرا تو مو بینی و رامین ریش مو بیا اندک زمانی پیش عامه کچل غصه مفور دردی ندارد اگر کاری تو مو، مو، مو در آرد رامین کجیاف



عرفان نظر آهاری

آدم ها عاشق چه کسی می شوند؟

آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خودش باشد زیرا کسی که عاشق خود است، ثروتمند است و مردمان فقیر را و تنگدستی را دوست ندارند؛ ثروت را می پسندند. کسی که دستهای التماسش را برای جرعه ای عشق و برای تکه ای لبخند به سوی این و آن دراز می کند، فقیر است. هیچکس قلبش را به یک ملتسم نمی دهد زیرا هر قلبی در افلاس و التماس و تنگدستی و نیاز می پوسد. آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خودش باشد زیرا کسی که عاشق خود است قدرتمند است و مردمان ضعف و ناتوانی و بیچارگی را نمی پسندند؛ قدرت را دوست دارند. هیچکس قلبش را به موجودی ضعیف و ناتوان و بیچاره نخواهد بخشید؛ زیرا چنین کسی توانایی نگه داری از عشق را ندارد. آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خود است، زیرا کسی که عاشق خود است تنها نیست و آدم ها از تنهایی هراسانند. وقتی کسی نتواند تنهایی خودش را پر کند، تنهایی دیگران را نیز نمی تواند پر کند. آن کس که برای گریز از تنهایی به سراغ دیگری می رود هم خودش تنهاتر می شود و هم دیگری را تنهاتر می کند. آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خودش باشد زیرا کسی که عاشق خود است نگران نیست و آدم ها همه در جستجوی کفایت اند در جستجوی بسندگی در تمنای تمامیت و کمال. هیچکس دوست ندارد نقصی بر نقص اش بیفزاید. دو نقص در کنار هم کامل نخواهند شد، نقصی مضاعف خواهند بود. آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خودش باشد زیرا کسی که عاشق خود است نگران نیست و آدم ها دیگر حوصله نگرانی و دلشوره و اضطراب را ندارند. آدم ها قلبشان را به کسی می دهند که قرار دارد با خودش، با زندگی، با خوشبختی. آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خودش باشد زیرا کسی که عاشق خود است برنده است و مردمان برندگان را دوست دارند و از بازندگی بیزارند. یک برنده حقیقی دیگران را هم برنده می خواهد اما یک بازنده ی ذهنی پس از این هم خواهد باخت خودش را و زندگی را و عشق را و دیگری را نیز...

آدم ها عاشق کسی می شوند که عاشق خود است

ثروت و قدرت و قرار و کفایت و پیروزی را در خود بجوی تا ببینی که چگونه همه جهان تمنای تو را خواهند داشت. هر چقدر که آن وقت تو دیگر نیازی به تمنای کسی نداری.

امام رضا (ع)



یه گنبد طلايي

یه آسمون صداقت

پنجره های فولاد

دستای استچاپت

یه گنبد و یه پارگاه

ستاره ها دور ماه

شفا می ده په مردم

یه مرد خوب و آگاه

زیارتش که کردی

با عشق و با طهارت

نشون میده په دوستاش

یه عالمه کرامت

از راه دور پا شادی

پا اون دلای کوچک

همه می گیم رضا جان

تولدت مبارک

آقای باغبان



من آقای باغبونم

دارم یه آواز میخونم

می گم به گل های قشنگ

گل های ناز و رنگارنگ

به به به! چه خوشگلی!

سرخید و سبزید و سفید

من دوس دارم شمارو

قربون برم خدارو

که آفریده بلبل

لاله و یاس و سنبل

نگاه من به گلها

به سبزه و چمن هاس

کارم رو دوست دارم

همیشه گل می کارم

گل می کارم گل ناز

شعر می خونم با آواز

کارم خیلی تمیزه

گل واسه من عزیزه

گل همیشه قشنگه

نازه و رنگارنگه

قصه لاک پشت ها

و بچه هام رو از دست بقیه حیوانات در امان نگه دارم.

خانم خرچنگ، بهش گفت: مطمئن باش چون تو لاک پشت خوبی هستی خداوند مهربان به تو کمک می کنه.

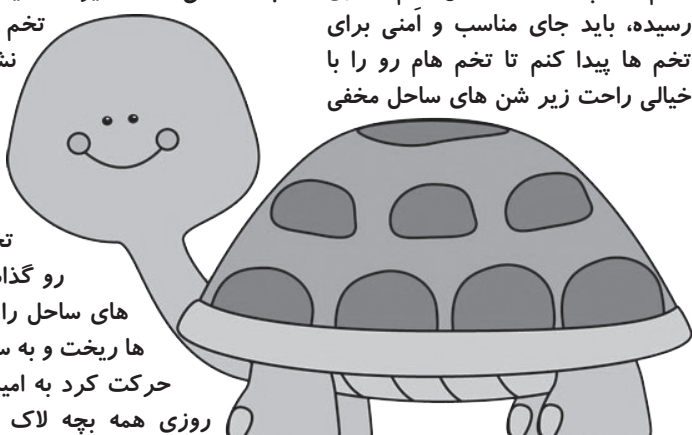
خانم لاک پشت از خرچنگ خدا حافظی کرد و بسوی ساحل حرکت کرد، وقتی رسید خسته بود ولی با کمی فاصله از دریا شروع کرد به کندن چاله ای.

حالا وقت اون بود که تخم ها را درون چاله مخفی کند تا حیوانات دیگر از جای تخم ها با خبر نشند.

خانم لاک پشت و بچه های او با هم خوشحال شدند و بخوردند. لاک پشت های کوچولو وقتی خطر را احساس کردند با تمام سرعتشان یکی پس از دیگری به سمت دریا می رفتند.

ولی خداوند مهربان مواظب این کوچولوها بود و اون ها رو سالم به دریا رساند با این که مامان لاک پشت اون ها رو تنها در ساحل گذاشته بود و رفته بود ولی این سرنوشتی هست که خداوند برای تمامی لاک پشت ها قرار داده چون اون ها در طول زندگی شان باید با خطرات زیادی رو به رو شوند پس باید تجربیات زیادی کسب کنند تا بتوانند همیشه از خودشان مراقبت کنند.

تخمها ش رو گذاشت، شن های ساحل را روی آن ها ریخت و به سمت دریا حرکت کرد به امید این که روزی همه بچه لاک پشت ها



کشتی امن

این زمین مانند کشتی توی دریای جهان است ناخدای کشتی ما یک خدای مهربان است

عرشه آن دشت سرسبز کوه ها هم بادبانش سروهای قد کشیده پله های نردبانش



چرا پوست دست توی حمام چروک می شود؟

مریم از پدرش پرسید: چرا پوست دستمان توی حمام چروک میشود؟ پدر گفت: اگر دست مدت طولانی در آب بماند؛ مثل وقتی که به حمام می رویم، آب وارد پوست انگشتان می شود. وقتی آب وارد پوست انگشت شد،



بیعی چاق و چله



و زود تصمیم می گیری. اگر یک اتفاقی می افتاد، همه ما ناراحت می شدیم.

گوسفندا باید همیشه پشمشان کوتاه باشد تا بدنشان نفس بکشد. چوپان مهربان هم به خاطر ما این کار را می کند. وقتی پشم هایمان کوتاه باشد راحت تر می توانیم بدویم و راه برویم و تابستان گرم را تحمل کنیم.

چند روز بعد چوپان دوباره به طولیه آمد تا پشم گوسفنداهاش را کوتاه کند. گوسفنداها همه به ترتیب ایستادند تا پشم هایشان را کوتاه کنند. اما بیعی دوباره می ترسید و می لرزید. بالاخره نوبت به بیعی رسید. چوپان مهربان به آرامی او را گرفت و پشم هایش را کوتاه کرد.

بعد از این که کارش تمام شد، تمام پشم ها را بسته بندی کرد و گوشه ای گذاشت. بیعی که خیلی تعجب کرده بود از دوستانش پرسید: پشم ها را به کجا می برند؟

گوسفند پیر گفت: پشم های ما را می برند که برای مردم لباس تهیه کنند تا در زمستان بتوانند با آن ها خودشان را گرم نگه دارند.

بعد از این که پشم های بیعی کوتاه شدند باز هم گوسفند کوچولو نمی توانست به خوبی راه برود. چوپان به بیعی گفت که علت این مشکل او چاقی زیادش است.

بهرتر است که غذایی را کمتر کند تا مانند گوسفندان دیگر بتواند به راحتی راه برود و از محیط اطراف خود همراه با گوسفندان دیگر لذت ببرد. و بیعی تصمیم گرفت که غذای کمتری بخورد تا مانند دیگر گوسفندان چابک و چلاک شود.

یکی بود یکی نبود. توی یک دهکده کوچک چند تا گوسفند کوچولو با یک چوپان مهربان زندگی می کردند. بین آن ها یک گوسفند کوچکی بود به نام بیعی.

بیعی کوچولو عاشق غذا بود و تنها کاری که در دنیا دوست داشت غذا خوردن بود و آنقدر غذا خورده بود که حسابی چاق و چله شده بود که حتی راه رفتن هم برایش سخت شده بود.

یک روز چوپان از پنجره خانه اش به گوسفنداهاش نگاه می کرد و دید بیعی نمی تواند به خوبی راه برود. فکر کرد موهای گوسفند بلند شده که نمی تواند راه برود، برای همین تصمیم گرفت پشم هایش را کوتاه کند.

فردای آن روز چوپان قیچی اش را برداشت و به سمت طولیه رفت. بیعی با دیدن قیچی پا به فرار گذاشت. دوید و دوید تا رسید به چاه آب و رفت روی لبه چاه ایستاد، اما نتوانست خودش را کنترل کند و روی دهانه چاه افتاد و همانجا گیر کرد. چوپان که این صحنه را دید به سمت بیعی دوید.

بیعی بیچاره بین زمین و هوا گیر افتاده بود. چوپان مهربان نزدیک بیعی رفت و برخلاف انتظار گوسفند کوچولو او را نوازش کرد و گفت: آخه کوچولو چرا فرار کردی؟ و بعد بیعی را بغل کرد و به سمت طولیه برد.

در میان گوسفنداها یک گوسفند پیری بود که همه از او حرف شنوی داشتند. نزدیک بیعی آمد و گفت: پسر تو با این کارت داشتنی خودت را از بین می بردی. خوب نیست که تو اینقدر زود قضاوت می کنی

آرام پوست به حالت صاف اولش بر می گردد.

مریم با خودش تکرار کرد: وقتی مدت طولانی در حمام میمانیم، آب وارد پوست انگشت می شود. پوست باد میکنه و چروک میشه. که میگوییم دست پیر شده. بعد از حمام، دست خشک میشه و دوباره پوست صاف میشه.

باغ وحش

تو قفسای باغ وحش حیوانات رنگارنگ پرندهای کوچولو میمون و شیر و پلنگ میمونه شکلک می سازه مردم خوشحال می کنه

با یه دونه توپ کوچیک تنهایی فوتبال می کنه نگاه کن او خرس زو وایساده زوی دو پا خرگوش زو نگاه کنین هی می پره تو هوا طاوروس زو نگاه کنین چه خوشگل و قشنگه چترش هی باز می کنه ناز و خوش آب و رنگه



ضامن آهو



شکارچی کرد و فود را به صورت گروگان در اختیار وی قرار داد. آهو رفت و به سرعت بازگشت و فود را تسلیم شکارچی کرد. شکارچی که این وفای به عهد را می بیند، منقلب می گردد و آن گاه متوجه می شود که گروگان او، علی بن موسی الرضا است. بدیهی است فوراً آهو را آزاد می کند و فود را به دست و پای مضرت می اندازد و عذر می خواهد و پوزش می طلبد. مضرت نیز مبلغ قابل توجهی به او می دهد و تعهد شفاعت او را در قیامت نزد جدش می کند و صیاد را فوشدل روانه می سازد. آهو هم که فود را آزاد شده مضرت می داند، اجازه مرفعی می طلبد و به سراغ لانه و بچه های فود می رود.

صیادی در بیابانی قصد شکار آهوئی می کند و آهو شکارچی را مسافت قابل توجهی به دنبال فود می دواند و عاقبت فود را به دامن مضرت علی بن موسی الرضا (ع) که اتفاقاً در آن موالی مضور داشت می اندازد. صیاد که می رود آهو را بگیرد، با ممانعت مضرت رضا (ع) مواهه می شود، ولی صیاد چون آهو را صید و حق شرعی فود می دانست، در مطالبه و استرداد آهو پافشاری می کند. امام حاضر می شود، مبلغی بیشتر از بهای آهو، به شکارچی بپردازد تا او آهو را آزاد کند. شکارچی نمی پذیرد و به عرض می رساند: الا و بالله، من همین آهو را که حق فودم

